بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه 30/8 /1394

خوب بحث ما در مورد روایات میراث در ازدواج موقت بود ، عرض شد که این روایات به دو دستهء کلی تقسیم میشود ،یکی روایاتی که درآن از اشتراط صحبتی به میان نیامده است ، یکی روایاتی که در آن اسمی از اشتراط آمده است ،در مورد روایاتی که از اشتراط اسم نیامده است عرض شد که آنها چند گروه هستند ، به هر حال این روایات نکته خاصی در موردشان وجود ندارد ،تقریباً اکثرشان با اقوال مختلف سازگار هستند،یک قول مشخص را ازش استفاده نمیشود ، عمده جمع بندی روایاتی هست که در موردش از شرط صحبت به میان آمده است ،روایت اولی که میخوانیم روایت محمد بن مسلم است در جلد 26 باب 12 از ابواب المتعه حدیث 4 که شماره مسلسلش 38439 است این روایت در دوجای کافی نقل شده است ودر یک جای تهذیب هم از کافی آورده شده است، در کتاب حسین بن سعید که به نام نوادر احمد بن محمد بن عیسی هم وارد شده است در آن هم آمده است ،در کتاب سرائر ابن ادریس هم در قسمت آخرش آن هم آمده است ، حالا یکی یکی سنداش را میخوانیم ،بعضی از سندها یک مقداری بحثهای ریزی دارد آن رادر موردش یک صحبت فی الجمله ای بکنیم وعمده اش بحث متنش است ، اما سند کافی این هست :**محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن فضّال عن ابن بکیر عن محمد بن مسلم قال سمعت اباجعفر علیه السلام** ، محمد بن یحیی محمد بن یحیی عطار هست، احمد بن محمد، احمد بن محمد بن عیسی هست، ابن فضال ،حسن بن علی بن فضال هست ،ابن فضال مطلق غالبا همین است ،خیلی نادر به علی بن حسن فضال هم تعبیر ابن فضال شده ولی شاید موارد اطلاق ابن فضال ،شاید نزدیک 2000 مورد بر پدر اطلاق میشود حدود 10 مورد بر پسر ،علی،ظاهراً انصراف ابن فضال به پدر بوده ،اگر گاهی اوقات هم به پسر اطلاق شده به اعتبار اینکه مثلاً در سند قبل اسم حسن بن علی بن فضال بوده است به اعتبار سند قبل ابن فضال را بر علی اطلاق شده است ، نه به خاطر اینکه نام انصراف ذاتی به او داشته است ، (حالا آنهم هست در بعضی نقلهاهست که از فتحی بودن برگشته است ،حالا آن بحث این است که آن که از فتحی بودن برگشته است آیا روایتهاش را تصحیح میکند یا نمیکند ؟ خوب یک بحثی است در جای خودش ، روایت معتبر دارد بر بازگشت ، آن که نجاشی نقل میکند روایت معتبری است )

عن ابن بکیر ، ابن بکیر هم فتحی است ، حالا آن چون ابن بکیر در سندش است که فتحی است باز گشتن حسن بن علی بن فضال مساله ای را حل نمیکند ،البته در تهذیب عن ابن بکیر افتاده است که خوب سقط است ، عن محمد بن مسلم ، این روایت موثقه هست و اعتبارش وابسته به این است که ما روایتهای موثقه را قبول بکنیم یا اینکه قبول نکنیم، **قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول فی الرجل یتزوّج المرأه متعةً إنّهما یتوارثان اذا لم یشترطا و انّما الشرط بعد النکاح**، تعبیراذا لم یشترطا در یک مورد کافی و تهذیب ونوادر اشعری که همان کتاب حسین بن سعید است و سرائر **اذا لم یشترطا** است فدر یک جای کافی **ما لم یشترطا** ذکر شده است ، که ظاهراً اشتباه است باتوجه به سایر مواردی که هست، **اذالم یشترطا** صحیح است ، خوب این توضیح متنی ، در کتاب حسین بن سعید ،صفوان بن یحیی عن بکیر عن محمد بن مسلم وارد شده است ، عن بکیرش تصحیف ابن بکیر است ،خوب در سایر مصادر هم ابن بکیر آمده است ، ابنش افتاده است ،صفوان بن یحیی از بکیر مستقیم نقل نمیکند ،بکیر هم از محمد بن مسلم نقل نمیکند ، آن هم پیداست که ابن بکیر است .

خوب روایت دیگه ای که حسین بن سعید است ،صفوان بن یحیی عن ابن بکیر ،صفوان هم که از اصحاب اجماع هست و بحثی در موردش نیست ، فقط در مورد همان ابن بکیر که همان بحث فتحی بودن ابن بکیر مطرح است ، این روایت را مرحوم مجلسی اول درروضة المتقین جلد8 صفحه 490 در موردش تعبیر کرده است :**وفی الموثّق کالصحیح** ،این تعبیر ظاهراً به اعتبار این است که حسن بن علی بن فضّال جزئ اصحاب اجماع است و طبق آن مبنایی که اصحاب اجماع ولو افراد ضعیف در سند واقع شده باشند روایتهاشون معتبر است این است که ایشان تعبیر الصحیح را کرده است ، البته این استدلال متوقف بر دو مقدمه است ،یک مقدمه اینکه حسن بن علی بن فضال از اصحاب اجماع باشد ،مقدمه دوم این است که اصحاب اجماع را ما تفسیر مشهور را بکنیم ،که اگر سند تا آنها صحیح باشد مابعد آن را دیگه بهش نگاه نمیشود ،یا تفسیر نادری که نتنها به مابعدش توجه نمیشود ،وقوع اصحاب اجماع توثیق سایر سلسلهء سندهست،خوب روی این دوتا مبنا اگر قائل بشیم این روایت میشود صحیح ،البته کالصحیحی که ایشان تعبیر کرده به نظرم روی مبنای اول است ، ایشان میگوید صحیح نیست ولی کالصحیح است به اعتبار اجماعی که بر قبول خبر اصحاب اجماع هست ،حکم صحیح بر این روایت بار میشود ، اما این بحثی که عرض کردم صغرای قضیه که آیا ابن فضّال از اصحاب اجماع هست یانیست به خاطراختلافی که در شمارش اصحاب اجماع است ، یکی از کسانی که مورد اختلاف هست همین ابن فضال است ، بعضی ها ابن فضال را جزء اصحاب اجماع نشماردند ،حاج آقا به تبع حاجی نوری میفرمایند که این شهادتهایی که درمورد اصحاب اجماع است ، شهادتهای متعارضی نیستند ، این جور نیست که اصحاب اجماع در هرطبقه شش نفر باشند، یک عدّه ای این شش نفر را اصحاب اجماع شمردن،یک عده ای افراد دیگر را شمردن و با هم دیگه شهادتهای متعارضی نیستند ،یک عده ای گفتن اینها وثاقتشان مسلم است ، یک عده دیگه گفتم اینها وثاقتشان مسلم است ، اینها باهم تعارضی ندارند که ما از اینها رفع ید کنیم، پس بنابراین از اصحاب اجماع بودن ابن فضال مشکلی نیست ،مشکل کبرای قضیه است که ما اصحاب اجماع را چه جوری تفسیر کنیم ؛خوب در جای خودش بحث شده که تفسیر صحیح در مورد اصحاب اجماع این تفسیر مشهور نیست و اصلاً اصطلاح اصحاب اجماع اصطلاح جدید است ، صل این اصحاب اجماع تسمیة الفقها است ،آن چیزی که کشّی دنبالش هست ذکر فقهای تراز اول است ، اصلا بحثش در مورد فقها است، در چند جای این تعبیر هم در مورد این است که افقه چه کسی است ؟بعضی ها گفتن زراره است ، بعضی ها گفتن افقه محمد بن مسلم است ، بعضی ها ابن ابی عمیر را افقه دانستند،آن چیزی که کشّی آورده اصل اصلیش برای فقها بودن است ،فقهایی که بر فقاهتشان اجماع وجود دارد این را ذکر میکند البته به تناسب اجماع بر فقاهت این که اینها را به نقلیاتشان اعتماد میشود آن هم ذکر کرده است و الّا اصل اصلیش این نیست واین بحث مفصلی دارد نمیخواهم وارد آن بحث بشم ، این فقط در مقام توثیق خود اینها است نه بیشتر،خوب این یک مرحله ، پس از جهت سندی این روایت موثقه تلقی میشود اگر کسی موثقه را مطلقا یا به شرط عدم تعارض باروایتهای صحیح قبول بکند خوب روایت صحیح است ،ولی اگر کسی موثقه را قبول نکند روایت قبل اعتماد نیست ،این روایت یک سند دیگری دارد در سرائر ،حالا من نسخه چاپیش را آوردم، این به دلیل یک ضمیری که در اینجا هست این را آوردم ، در سرائر در پایان کتاب از یکسری کتابهایی مطالبی را نقل کرده است، ومن ذلک مستطرفناه من کتاب عبدالله بن بکیر بن اعین ، بعد یکسری طرق را آورده است ، این روایت هم جزء آنها هست با این تعبیر شروع میشود، و عنه عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا جعفر علیه السلام ،این مرجع ضمیر عنه چه کسی است؟چون قبل و بعدش یک تعبیراتی در روایت وجود دارد که اصلاً مرجع ضمیر را یک مقداری ممکن است با ابهام روبرو کند ، وعنه عن محمد بن مسلم مراد چه کسی است و این را حالا میخواهم یک تمرین بدهم رفقا خودشان کار کنند (این نقلیات ابن ادریس از کتاب عبدالله بن بکیر را کار کنند )در مورد این روایت یک بحث مرجع ضمیر هست که حالا آن را دوستان مراجعه خواهند کرد و کار خواهند کرد ،ولی یک بحث کبروی وجود دارد که آیا نقلیاتی که ابن ادریس از کتابها آورده است آیا این معتبر است ،طریق به کتب در چه حدّ، آیا ما میتوانیم اثبات صحت طریق کتابی که ابن ادریس از آن کتاب اخذ کرده را بکند یا نمیتواند؟ من اجمالاً عرض بکنم ما به طور کلی به نظرمان طریق به کتب نیاز به بررسی سندی ندارد قبلاً هم اجمالاً اشاره کردم که مبنای ما این است که همین که ابن ادریس میگه از کتاب عبدالله بن بکیر نقل کردم همین شهادت ابن ادریس مورد قبول است ،بطور کلی، فرض کن شیخ طوسی میگه من از کتاب حسین بن سعید اخذ کردم من از کتاب محمد بن احمد بن یحیی اخذ کردم همین شهادتها قابل پذیرش هست و معتبر است ،(بین معروف و غیر معروف هم فرق ندارد ، قبلاً هم اشاره کردم )ولی آن نکته ای که میخواهم الان عرض کنم این است که در خصوص ابن ادریس یک مشکلهای خاص وجود دارد ،ابن ادریس نقلیاتی که از کتب میکند اشتباه خیلی دارد،به خصوص در این نقلی که ازکتاب عبدالله بن بکیر نقل کرده است ، این نقل خیلی مشوش است ،خوب این یک بحث که تکمیلش باشد روز چهارشنبه ،اما عمده بحثی که در مورد این روایت است درمورد متنش است ،إنّهما یتوارثان ،حالا ما لم یشترطا یک جور هست ، حالا ماگفتیم این تعبیر درست نیست، إذا لم یشطرتا درست است ،خوب إذالم یشترطا مراد چیست؟مرحوم شیخ طوسی فرموده مراد از این إذا لم یشترطا، یعنی إذالم یشترطا الأجل یعنی اگر شرط اجل نکنند این ازدواج ازدواج دائم است و ازدواج دائم درآن میراث است ،خوب اینجا یکسری اشکالاتی به این استدلال به این وجه مرحوم شیخ طوسی شده است ،دو تا اشکال مرحوم شهید اول در غایة المراد فرموده است ، یک اشکال این است که صحبتی از أجل در این روایت نیست وچون صحبتی از اجل در این روایت نیست خلاف ظاهر است که ما اذا لم یشترطا الاجل را این جوری حمل کنیم ، اشکال دوم این است که و إنّ ما الشرط بعد النکاحی که ذکرشده این با شرط اجل سازگار نیست ،خوب اینکه بعد از نکاح شما شرط اجل بکنید تاثیری ندارد ،این خودش پیداست که مربوط به شرط اجل نیست ،اشکال اول را که خلاف ظاهر است شهید اول در مسالک پاسخ داده است که درست است که خلاف ظاهر است ،ولی ما این خلاف ظاهر را بهش ملتزم میشیم جمعاً بین الروایات، خوب ممکن است شخصی اشکال بکند که این جمع ،جمع عرفی نیست ،نمیشود هرچیزی را قید زد ،شرط زد و بگیم شرط الاجل ،این است که ممکن است شخصی این جوری کلام شهید ثانی را به اصطلاح اشکال را بر آن مطرح بکند که این جمع جمع عرفی نیست، مگر این جواب شهید ثانی را ما بازگشت بدهیم به ،بایک نکته ای که در کلام حاج آقا ذکر شده است با آن تکمیل کنیم ، حاج آقا میفرمایند نه اصلاً این خلاف ظاهر هم نیست ، از کلام حج آقا شاید مجموعاً این جور استفاده بشود که إذالم یشترطا ظهور در این که مراد از شرط آن معنایی که شده نیست ، خوب آقایان اینجوری ، این روایت متعرض شدن و شرط را شرط أجل نگرفتن ،این را دلیل بر کلام سید مرتضی گرفتن،گفتن که این روایت میگه که اذا لم یشترطا سقوط المیراث ،یتوارثان، معناش این است که شرط عدم توارث این است که آن عدم توارث شرط بشود ،حاج آقا میفرمایند که این مانعی ندارد که اذالم یشترطا مراد شرط أجل باشد و اشکالی ندارد که این را به معنای شرط اجل بگیریم ،چون مرسوم بوده گاهی اوقات اشخاص یک نوع خجالتی میکشیدند ،روی همین جهت سختشون بوده که شرط اجل بکنند، این لم یشترطا اشاره به یک معهودی است ،مرحوم شیخ طوسی خودشان روایت ابان تغلب را شاهد بر جمعشان ذکر میکردند، که در ان میگه : **إنّی استحیی شرط الایام** ، من خجالت میکشم شرط ایام را ذکر بکنم ،که امام علیه السلام میفرمایند **هو اضرّ علیک** واین لازمش این میشود که این عقد دائم بشود وشرایط و احکام عقد دائم برآن بار بشود ،کأنّ این لم یشترطا اشاره به آن عدم اشتراطی هست که احیاناً معهود بوده و اشخاص آن را شرط میکردند، من البته یک نکته ای میخواهم عرض بکنم و آن این است که اینها آقایانی که این لم یشترطا را به سقوط الارث زدن و گفتن اگر بخواهیم به اجل بزنیم خلاف ظاهر است ، یکی از مشکلاتش این است که سقوط الرث هم در روایت نیست آنچیزی که هست یتوارثان است و اگر بخواهیم این چیز کنیم باید بگیم لم یشترطا التوارث ، یعنی این را با مبنای ، آن وقت اذا را به معنای فرد خفی بگیریم ،کأنّ شرط توارث هم نکنند ارث میبرند ، این با آن قولی که به ابن براج منسوب هست که چه شرط توارث بکند چه شرط توارث نکند،نیاز نیست برای ارث بردن شرط توارث ،اگر بخواهیم محذوف را یک مقدّری بگیریم که در کلام باشد توارث موجود است، سقوط التوارث در روایت نیست ، این که ایشان میگه مقدّر باید قرینه ای براین ذکر داشته باشد ، این که توارث است در روایت ،خوب این میشود به مبنایی که به ابن براج نسبت داده شده ،که عرض شد که ابن براج هم این مطلب را نمیگه با آن باید سازگار باشد ، اگر این مطلب را نگفتیم که خوب آ ن شرط اجل با شرط سقوط هر دو یکسان هستند در اینکه درکلام ذکر نشدند، بنابر این یک ظهور خاصی در این مطلب ندارد این یک نکته، نکته دوم اینکه به نظر میرسد این روایت قطعه ای از یک روایت مفصل تر بوده است و در واقع یک تقطیعی در روایت رخ داده است و از آن روایت موثق در واقع استفاده شرط اجل میشده ، حالا این را توضیحش را بعداً میدهم ، خوب اشکال اولی که شهید اول کردن این بود که این خلاف ظاهر است که آن را بحثهاش را ذکر کردم، وجه دومی که شهید اول ذکر کرده بودند که إنّما الشرط بعد النکاح ، این وجه خیلی مایهء تعجب است که اصلاً چطور شهید اول با آن جلالت قدرش و با آن قدرت فکری و امثال اینها این چه استدلالی هست که مطرح کرده است ،مگه اگر این شرط شرط توارث باشد بعد از نکاح آن وقت اثر دارد ، حالا شرط اجل باشد ،ایشان میگید که بعد از نکاح اثر ندارد ، خوب هر معنایی کنید شرط باید در عقد باشد ، بعد از نکاح که تاثیری ندارد، ایشان چطوری معنا کرده که ، این اشکال را مرحوم کاشف اللسان مطرح کرده است ، پیداست ناظر به کلام شهید اول است ، میگه چه تفاوتی دارد حالا شرط التوارث باشد یا شرط الاجل باشد، اینکه با هم فرقی ندارد که شما میگید بعد الاجل ذکر شده شرط الاجل نیست ، این یک اشکال نقضی ، اشکال حلّیش هم حالا این است که مراد از این بعدالنکاح ،بعد تمامیة ایجاب و قبول نیست حالا آن رابعد توضیح میدهم ،یک اشکال سومی هم که به تفسیر شیخ طوسی شده است ، آن این است که **مقسم فی الرجل یتزوج المراه متعةً** است اگر شرط اجل نشده باشد اصلاً متعه نیست، بنابراین این را چه جوری شما مقسم قرار دادید ، تزوّج متعةً را بر تزوّجی که درآن شرط نکاح شده باشد ، و تزوّجی که درآن شرط نکاح نشده باشد ، کاشف اللسان به این اشکال اشاره میکند و با یک لفظ کوتاه میگه این حمل این روایت به شرط اجل منافات با لفظ **یتزوج المراه متعةً** اشکال این است که این روایت تزوّج متعه را مقسم قرار داده است ، گفته تزوّج متعةً می تواند شرط اجل داشته باشد ، میتواند شرط اجل نداشته باشد، در حالی که متعه قوامش به اجل است ، پس بنابر این این چطوری شما مقسم قرار دادید برای اشترط الاجل ولم یشترط الاجل ، میگید متعه دو جور است ، یک جور متعه اشترط الاجل باشد ،میتواند متعه لم یشترط الاجل باشد، خوب اصل اشکال این است ، صاحب کشف اللسان مرحوم فاضل اصفهانی در همین حدّ فرموده اند که تفسیر شیخ طوسی با کلمه متعة که وارد شده است منافات ندارد ، بیشتر از این توضیح ندادن، این را چند جور میشود توضیح داد که چه جور با کلمه متعةً منافات ندارد ،یکی اینکه بگیم اینکه شما میگید متعة أجل شرطش است ، ذکر اجل شرطش است ، شرط صحّتش است ، نه شرط تسمیه، یک معنای عامی است ، ممکن است شما اجل را در آن ذکر بکنید ، صحیح باشد ، یا اجل را ذکر نکنید صحیح نباشد ، این اشکال متوقف بر این است که ما قائل به این باشیم که الفاظ معاملات و شبه معاملات ، نکاح جزء شبه معاملات است ،یعنی غیر عبادات ،الفاظ غیر عبادات وضع شده برای صحیح ، اگر وضع شده باشد برای صحیح خوب ممکن است شما بگید این یتزوّج المرأه متعةً خوب وضع شده برای صحیح مقسم است بر این دو قسم نیست، پس بنابراین این استدلال متوقف است بر وضع بر صحیح ،اگر کسی گفت وضع بر اعم شده است این استدلال نا تمام است این یک پاسخ ، پاسخ دوم اینکه فرض کنیم ما میگیم لفظ وضع شده برای صحیح ولی اینکه مجازاً میتوان لفظ را بر غیر موضوع له استعمال کرد این که اشکال ندارد ، ما مجازاً این را میگیم بر غیر موضوع له استعمال شده است البته إن قلت که اصالة الحقیقه میگه این را در معنای حقیقی استعمال شده باشد ، پاسخ مطلب این است که فوقش این خلاف ظاهر در میاد دیگه ،این بازگشت میکنه به همان اشکال خلاف ظاهر بودن ، ما جمعاً بین الروایات میخواهیم این روایت را به این معنا حمل کنیم ، این اشکال جدید نیست و همان اشکال خلاف ظاهر هست و ما نمیخواهیم بگیم ذاتاً ، بله اگر کسی بگه این ذاتاً ظهور ندارد در معنایی که آقایون میگن ،این اشکال هست، ولی ما میگیم ذاتاً هم ظهور داشته باشد جمعاً بین الادله این روایت را حمل میکنیم بر آن معنایی که شیخ طوسی فرموده اند ،این هم دو تا پاسخ.پاسخ سوم به این اشکال که فکر میکنم این پاسخ قویتر از آن پاسخها باشد، آن این است که متعه اصلاً لفظی نیست که حقیقت شرعیه داشته باشد ، بله در میان متشرعه حقیقت متشرعی دارد ولی یک حقیقت شرعیه ای داشته باشد که در زمان امام صادق علیه السلام هم به آن معنا هم به کار برده باشد معلوم نیست، این متعه میتواند به معنای لغوی خودش باشد یعنی یتزوّج المرأة متعةً یعنی با لفظ تمتعة بحث سر این است که میشود بالفظ تمتعة ولوهدف شخص ممکن بگیم تمتع بردن است ولی این لفظی که با تمتع به کاربرده ما میگیم ممکن این تبدیل بشود به ازدواج دائم چون شرط اجل نکرده و بنابراین مثلاً تبدیل میشود به ازدواج دائم ،البته یک بحثی اینجا در مورد وجه سوم عرض بکنم ، یک بحث مفصلی در کتب فقهی هست که **إذا نفی الرجل ذکر الاجل فی المتعه هل ینقلب العقد الدائماً ام لا ،ام یصیر باطلا،** یک بحث خیلی مبسوطی است من وارد آن بحث نمیخواهم بشم ، که یک مبنایی بوده که اگر کسی ذکر اجل نکند ، یادش برود ذکر اجل را بکند این تبدیل میشود به دائم ممکن است شخصی این روایت را از ادله آن قول بداند، ولی من میخواهم عرض بکنم اگه ما حتی آن مساله هم قائل نباشیم ممکن آن روایت را اینطوری معنا کنیم که اصلاً به آن بحث مربوط نباشد آن این است که آن بحث نسی ذکر الاجل آن اینکه شخص تعهد معاملیش روی یک شیء خاص بوده ، قصد یک شیء خاص داشته ، موقعی که میخواسته صیغه را ذکر بکند یادش رفته است ، و انشائش یعنی کأنّ **ما قصد لم ینشأ و ما أنشاء لم یقصد** آن ممکن است که اصلاً ما بگیم باطل است چون **إنّ العقود تابعةٌ للقصود** واینجا چون قصد نکرده عقد باطل است و ما دلیل بر صحت نداریم ، ولی این روایت ممکن از آن باب نباشد از باب خجالت کشیدن باشد ،میگه چون خجالت میکشیده شرط را ذکر کند اصلاً در انشاء شرط را نیاورده است نه اینکه یادش رفته است فراموش کرده است ، یعنی بحث سر این است که یک دائیی طرف دارد دائیش این بوده که یک ازدواج موقتی انجام بشود تمتعی حاصل بشود و قضیه تمام بشود برود پی کارش ، امام علیه السلام در آن روایت میگه که مجرد انگیزه تو کافی نیست باید این انگیزه را در قالب انشاء پیاده کنی ، إذا لم یشترطا یعنی کسی که انگیزه تمتع دارد و دائی تمتع دارد این دائی کافی نیست مالم یشترطا ، اذا لم یشترطا، تا جایی که آن شرط را در قالب انشاء پیاده نکند ، اگر شرط را در قالب انشاء پیدا نکند عقد میشود دائم چون انشاء دائم کرده است ،انگیزش این بوده که یک عقد موقت انجام بشود این غیر از قصد است و این إنّ العقود تابعةٌ للقصود لالدوائی، ببینید گاهی اوقات من یک معامله ای میکنم ،انگیزم از این معامله این است که سود ببرم ،مجرد اینکه دائی من سود آوری معامله باشد و آن دائی حاصل نمیشود معامله را باطل نمیکند که ،این در واقع یتزوّج المرأة متعةً یعنی به انگیزهء تمتع تزوّج میکند ولی این انگیزش را بدون ذکر اجل انشاء میکند ، امام علیه السلام در این روایت میفرماید :نه اینها توارث میبرند این میشود عقد دائم، مجرد انگیزه و دائی تمتع داشتن باعث نمیشود عقد ،عقد تمتع باشد ، خیلی از روایتهایی که برای آن بحث نسی الاجل بهش تمسک شده است ازاین سنخ است ،یک نوع اشتباهی در تفسیر آن روایت هست حالا من نمیخواهم وارد آن بحث تفصیلی بشوم ،اجمالاً همین مقدار عرض بکنم که این روایت حتی با آن مبنایی که ما قائل هستیم **اذا نسی ذکر الاجل وقع العقد باطلا** با آن هم سازگار است ، (نه بحث ظاهر نیست ، واقعاً ،نه آن بحثی که شما میاورید بحث این است که اثباتاً کلام شخص دلیل بر قصد ثبوتی است ، آن بحث نیست، بحث ثبوتی قضیه، اصلاً این قصد انشائیش به دائم تعلق گرفته است، قصد انشائی ، آنی که هست دائی کافی نیست برای اینکه یک عقد را موقت کند میگه چون خجالت میکشم ، حالا در آن روایت ابان تغلب اصلاً در مقدماتش هم کأنّ نگفته است، خیلی وقتها هست طرف در مقدماتش هم نمیگه ،انگیزش این است که یک ازدواج موقتی انجام بدهد قضیه تمام شد برود پی کارش و امثال اینها، ولی خجالت میکشد چون ازدواج موقت بودن و شرط ایّام بودن با شخصیت طرف ناسازگار بوده است به خصوص آن روایت ابان تغلب که آن خوب ابان یک شخصیت برجسته ای بوده است میان شیعه و اهل تسنن ، میگه ابان وقتی میرفته مسجد النبی تمام حلقه های درسی تعطیل میشد وهمه میامدن **وأخلیت له صاریت النبی** ، احتمالاً استوانه ای که نزدیک منبر پیغمبر بوده، یعنی منبر پیغمبر آنجا حالا یا روی منبر میشسته یا کنار قرار میگرفته آن خالی میشده وکل مسجد کأنّ میشده درس ابان خوب یک شخصیت برجستهء اینجوری بوده است ،این جور شخصیتها حالا بخواهد یک ازدواج موقت و امثال اینها بکند خیلی براش سنگین بوده است وخجالت آور بوده و امثال اینها، این است که اصلاً با طرف در شرط مقدماتیش هم چه بسا این بحثها را مطرح نمیکرده نه فقط به اصطلاح بعداً ،

اما بحث و انّما الشرط بعد النکاح ،آن یک بحث مفصلی دارد من آن را امروز چیز نکردم، یک عبارتی مرحوم شیخ طوسی در نهایه دارد ،این عبارت را ابن ادریس بهش اعتراض کرده است که چطور شما میگید شروط باید بعد از نکاح باشد بعد محقق در نکة النهایه ،علامه در مختلف، بحث طویل الذکری است که حالا من آن بحث را فردا به تفصیل در موردش صحبت خواهم کرد که این شرط بعد النکاح مراد چی هست و کلمات قوم را هم ملاحضه بفرمایید فردا در موردش صحبت میکنیم .